

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحث راجع به اوفوا بالعقود بود، یک مقداری روی این بحث های تجارة عن تراض بیشتر توقف کردیم چون این در موارد مختلف فقه، در ابواب معاملات بهش تمسک به آیه مبارکه شده است، این سه آیه مجموع سه آیه، عرض کردیم یک جای مناسبی باید پیدا بکنیم که راجع به آن تفصیلا صحبت بشود، حالا به مناسبت معاطات فرصت خوبی است که مطالب را این جا بگوییم که دیگر بعد تکرار نشود.

عرض کنم راجع به آیه **إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ** و آن چه که ما در روایات داریم بیشتر یعنی تصریح کاملی به بحث خود آیه و حدود این جهاتی که الان، اما آنی که بعد ها بین مفسرین خیلی جا افتاده این مسئله استثنای متصل و منقطع و حالا چکارش بکنیم، تجارة عن تراض و اکل مال به باطل یک چیز است و تجارة عن تراض چیز دیگری است، مرحوم آقای طباطبائی عده ای از وجوه را ایشان نقل کردند و خود ایشان هم قبول کردند که استثناء منقطع است، خود ایشان نظرشان این است که استثناء منقطع است. البته عرض کردم یک مشکل کلی در این جور جاها این است که عده ای از مفسرین، حالا عبارت هایشان را اجمالا می خوانیم، وقتی که در این تفسیر وارد شدند از زاویه فقهی و این که یک ماده قانونی است و مراد این که یک ماده ای قرار بدهد برای این که مثلا در باب معاملات بهش تمسک بشود از این زاویه متاسفانه وارد نشده اند، این یک مشکل کاری است یعنی به عنوان یک متن فقهی، یک ماده فقهی و جهاتی که این بالاخره قرآن مصدر اول تشریع هست در این شریعت مقدسه، متاسفانه از این راه وارد نشدند و لذا بیشتر بحث ها جنبه های آن واقعی خودش را از دست داده است، یک بحث یک دفعه این است که اصلا شما در تفسیری مثل قرطبی فقط به آیات الاحکام بپردازید آن بحث دیگر است، خب کتاب مستقل در آیات الاحکام است، یک بحث این است که اصولا ما بنا به این

.....
بگذاریم که جهات فقهی را کلاً حذف بکنیم و ظاهر آیه را فقط به عنوان یک نص عادی نگاه بکنیم، این خیلی فرق می کند و انصافاً روشن نیست.

بعد ایشان فرمودند:

و ربما قيل إن المراد بالنهاي المنع عن صرف المال في ما لا يرضاه الله

لا تاكلوا صرفش در ما لا يرضاه الله

و بالتجارة صرفه في ما يرضاه

این دو تا با همدیگر

خب این مشکل استثنای متصل و منقطع را حل نمی کند و این خیلی حرف عجیبی هم هست چون آیه مبارکه ناظر به صرف مال نیست، ناظر به گردش مالی است، من إن شا الله شاید هم امروز عرض بکنیم در مجموع چهار آیه ای که اکل و اموال آمده، چهار آیه ما در قرآن داریم دو تایش توش بینکم دارد، دو تاش توش بینکم ندارد، مثلاً إن كثيراً من الرهبان لياكلون اموال الناس بالباطل، آن جا بینهم ندارد و اكلهم اموال الناس بالباطل آن جا در دو موردش بینهم نیست، در این مورد که در سوره نساء هست که الان می خوانیم یا ایها الذين آمنوا، این جا بینکم دارد و سوره بقره، و لا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل و تدلوا بها الى الحکام، آن جا بینکم دارد و انصافاً اگر این مطلب را در آن جایی که بینکم ندارد بد نیست بدانیم، جایی که بینکم ندارد یعنی صرف مال فی ما يرضاه الله، این معقول است اما جایی که بینکم دارد گردش مالی مراد است، همین طور که مرحوم علامه فرمودند انصافاً این چهار تا آیه دو تایش ناظر به صرف مال است و دو تایش ناظر به گردش مالی است.

پرسش: حرف فخر هم این جا درست می شود یعنی بینکم نداشته باشد

آیت الله مددی: با آن در می آید.

بعدش هم آن ها هر دو در رهبان است

و ربما قيل إن الآية كانت تنهى عن مطلق أكل مال الغير بغير عوض

این نقل شده است، به نظرم در کتاب فخر رازی هم آمده است، در عده از کتب سنی ها این را دیده ام.

و إنه كان الرجل منهم يتخرج عن أن يأكل عند أحد من الناس بعدما نزلت هذه الآية حتى نسخ ذلك بقوله في سورة النور: "وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ..."

این دیگر خیلی بعید است انصافا، البته مرحوم علامه قدس الله نفسه عده ای از وجوه را آورده که خیلی بعید است لکن اجمالا بد نیست، البته ایشان هم مختصر کرده، اجمالا بد نیست.

و قد عرفت أن الآية بمعزل عن الدلالة على أمثال هذه المعاني

ایشان راست می گوید، اصلا حرف های عجیب غریبی است.

بعضی از این وجوه شواهد، در آن کتاب اسباب النزول آمدی خیلی از این اسباب نزول مثل این من در آوردی است

و من غريب التفسير ما رام به بعضهم توجيه اتصال الاستثناء

ظاهرا مراد ایشان تفسیر المنار باشد. فکر می کنم، ایشان اسم نبرده است.

تفسیر المنار در آن زمانی که علامه یعنی قبل از این که علامه بنویسند مشهور شد لکن انصافش تفسیر المنار آن جنبه های علمی

ندارد، دو تا تفسیر قبل از ایشان مشهور شد، الحمد لله ایشان متعرض دومی نشده است، تفسیر الجواهر مال طنطاوی، حتی در قم عده

ای بودند که دیگر من خصوصیاتش را نمی خواهم نقل بکنم، خیلی این تفسیر طنطاوی را می گفتند و می خواندند، یک عده هم

شدیدا علیه آن ها موضع داشتند، تفسیر طنطاوی برداشته تفسیر آیات را با مطالب علمی کرده، به مناسبت هایی، حتی عکس هم دارد،

عکس انواع پروانه و حیوانات و جنگل ، خیلی روی تفسیر قرآن رفته است، البته آقای علامه هم اشاره دارد، از خوبی های مرحوم

علامه این است که خیلی حرف های جواهر را نمی آورد، خیلی مفصل است، خدا رحمت کند مرحوم آقای بجنوردی می گفت من که

این تفسیر را خواندم گفتم این مرد عقلش کم است، دیوانه است، خب بعدش هم می گویند طنطاوی را تیمارستان بردند، آخر عمر

دیوانه شد، علی ای حال یک تفسیر عجیب غریبی است، یک تفسیر دیگر هم این المنار است، این المنار را چون محمد رشید رضا نوشته بود و تقریرات استادش محمد عبده بود خیلی جا باز کرد کما این که بعد از آن تفسیر فی ضلال القرآن جا باز کرد، این ها را باید گفت تفسیر نیستند، این ها ذوقیات اند، تفسیر نیستند، اصلا هم تطبیق نیستند، این ها مثلا انس با قرآن، یک چیز این جوری است، ذوقیات اند نه این که مبانی علمی و زیر بنای علمی داشته باشد، انصافا وقتی آدم نگاه می کند مخصوصا جاهایی که بخواهد بیاید مطلب فقهی است این گردش مالی در زندگی انسان یک امر اساسی است، با این حرف های پا در هوا که درست نمی شود، انصافش یعنی باید گفت از موارد ظلم به قرآن است که این جوری است.

پرسش: تفسیر به رای است

آیت الله مددی: از تفسیر به رای هم بدتر است

و من غریب التفسیر، حالا من نمی دانم بخوانم، حالا ایشان با این که تلخیص کردند، خدا رحمت کند مرحوم علامه کم کردند. البته

گفته است که قید بالباطل احترازی است و استثنا متصل است

فقال ما حاصله إن المراد بالباطل أكل المال بغير عوض يعادله

حالا ایشان اگر مساویش باشد مثلا کتابی که ده هزار تومان است شما با هشت هزار تومان یا پانزده هزار تومان بخرید.

فالجمله المستثنى منها

مراد لا تاكلوا اموالكم بینكم

تدل على تحريم أخذ المال من الغير بالباطل و من غير عوض ثم استثنى من ذلك التجارة

گفته تجارت خارج است

مع كون غالب مصاديقها غير خالية عن الباطل

با این که در تجارت هم می شود، بالاخره یک جنسی که ده هزار تومان است پانزده هزار تومان، بیست هزار تومان می فروشد

فإن تقدير العوض بالقسطاس المستقيم

با یک میزان صحیح

بحیث يعادل المعوض عنه في القيمة حقيقة متعسر جدا لو لم يكن متعذرا

کار سختی است که این دو تا با همدیگر، باطل یعنی با هم مساوی نباشند. تجارة عن تراض آمده یعنی اگر مساوی هم نیستند تراض که آمد درستش می کند

آن اکل مال به باطل این است

فالمراد بالاستثناء التسامح بما يكون فيه أحد العوضين أكبر من الآخر

البته ایشان تعبیر به اکبر کرده است، شاید اکثر مراد باشد

و ما يكون سبب التعاوض فيه براءة التاجر في تزيين سلعته

سببش هم این است که یک تاجر است که خیلی می تواند تزیین سلعته، سلعة یعنی کالا، کالای خودش را خیلی قشنگ بکند، زیبا بکند

و ترويجها بزخرف القول من غير غش

غش هم نمی کند، نه این که حالا غش بکند، تعریف زیاد می کند

و لا خداع و لا تغير

گول هم نمی زند، فریب هم نمی دهد، خداع تقریبا فریب است، تغیر هم گول زدن است

كما يقع ذلك كثيرا إلى غير ذلك من الأسباب

گاهی می شود با این که تجارت

و كل ذلك من باطل التجارة

با این که این باطل است، این تجارت باطل است که مثلاً بخواهد جنس ده هزار تومانی را به بیست هزار تومان بفروشد، با تزیین،

البته غش هم نمی کند، خداع هم توش نیست اما یک جوری این را قشنگ نشان می دهد

آن وقت شارع مقدس این را گفته است درست است

أباحته الشريعة مسامحة و تسهילה لأهلها

چرا درست است؟ چون تراضی توش هست

پرسش: کراهت دارد

آیت الله مددی: البته ایشان کراهت را نفرمود.

مسامحة و تسهילה لأهلها و لو لم يجوز ذلك في الدين بالاستثناء لما رغب أحد من أهله في التجارة و اختل نظام المجتمع الديني

نظام مجتمع، چون اول فرمود باطل نباشد یعنی با هم مساوی باشند، از آن ور هم در خیلی از معاملات مساوی نیست، آن وقت این

طور توجیه کردند که لا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل، مگر در جایی که تساوی نباشد لکن تراضی باشد، آن وقت استثنا می شود

متصل، تساوی نیست، با هم مساوی نیستند و این جنس ده هزار تومان است، شما به بیست هزار تومان فروختید لکن تراضی ای که

بود کافی است. این تراضی مشکل را حل می کند، آن وقت این استثنا می شود استثنای متصل.

بعد خدا رحمت کند ایشان را، ما هم خواندیم به خاطر احترام مرحوم علامه، بعد ایشان می فرمایند:

و فساد ظاهر مما قدمناه فإن الباطل على ما يعرفه أهل اللغة ما لا يترتب عليه أثره المطلوب منه

باطل چیزی که واقعیت ندارد، در هواست، پا در هواست، بی اساس است، به قول معروف بی ریشه است، یک چیز زائدی است که

ریشه ندارد.

و أثر البيع والتجارة تبدل المالين

ایشان بیع و تجارت را آورده، مرحوم علامه، این هم برای من روشن نیست که ایشان بیع و تجارت را یکی گرفتند یا دو تا گرفتند، اگر دو تا باشد خب چرا آیه مبارکه فرمود إلا أن تكون تجارة و نگفت إلا أن يكون بیعا؟ مگر این که ایشان یکی فرض کردند که بیع و تجارت. نمی دانم! ظاهر قرآن که دو تاست، رجال لا تلهيهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله

پرسش: اثرش را می گوید

آیت الله مددی: اثر چه؟

یکی از حضار: اثر بیع، تجارت است

آیت الله مددی: خب در این جا که تجارة آمده، چرا بیع را وارد کرده اند؟ عرض می کنم مشکل کار ما وقتی می خواهیم آیه را معنا بکنیم دیگر از جیب خودمان چیزی اضافه نکنیم و إلا می فرمود بیع.

حالا فرق بین بیع و تجارت چیست؟ حالا شاید آن آقا نظرش به این بوده، آن المنار. یکی از فروقی که گفته شده این است که در بیع غالبا جنبه سود آوری لحاظ نمی شود، به تعبیر ایشان ولو مساوی باشد، بیع یعنی فروش، تجارت یعنی سودا گری یعنی آن چه که در آن ربح است، در آن عنوان ربح تصور می شود. این یک فرق بین بیع و تجارت.

پرسش: مصداق بیع چیست؟

آیت الله مددی: مساوی، مثلا قیمتش ده هزار تومان است به ده هزار تومان فروخت.

پرسش: این که عقلائی نیست

آیت الله مددی: چون در بازار می گویند قیمتش این است، این که زیاد است به لحاظ عقلائیش، قیمتش این است، می دانم نه تومان خورده، نه تولیت به همان قیمتی که خریدیم به دیگری بدهیم آن بیع تولیت می شود، این نه، بیع یعنی این، الان مگر قیمت نمی گذارند؟ شما به همان قیمت می خرید، قیمتش این است. یک دفعه قیمتش ده هزار تومان است به شما دوازده تومان می فروشد، می

گویند اگر قیمتش ده هزار تومان بود دوازده هزار تومان فروخت تجارت است، ده هزار تومان را به ده هزار تومان فروخت بیع است.
این یک فرقی است که گفته شده است.

فرق دیگر که احتمال می دهیم دقیق تر باشد، بیع را به عنوان یک عمل صادره از انسان نگاه می کنند ولو یک دفعه، تجارت اصلا حرفه است، تاجر کسی است که کارش این است، بیع حرفه نیست، من وقتی می روم یک کتاب می خرم حرفه من نیست که، بیع اصطلاحا در جایی است که انسان عملی را ، به قول ایشان تبدل المالین، حالا تبدل المالین نیست، ایشان کم لطفی فرمودند، بیع عبارت از این است که انسان یک مالی را بخرد، تملیک بکند، اما تجارت حرفه است، لذا ای کاش هم مرحوم علامه و هم این آقایان دیگر می آمدند می گفتند که چرا در این جا قرآن فرمود إلا أن تكون تجارة عن تراض؟ این را اصلا وارد نشدند ما این جا یواش یواش وارد بشویم، چطور شد فرمود تجارة عن تراض؟ چرا نگفت بیعا؟

شاید این آیه مبارکه ناظر در گردش مالی به حرفه هم باشد نه ناظر به عمل فرد شما، لا تأكلوا أموالكم حالت یعنی شما در گردش مالی که حرفه ای می گیرید آن اگر حرفه خرید و فروش باشد تجارت می شود، خرید و فروش عمل فردی است، تجارت حرفه است، اینی که ایشان می فرمایند اثر البیع و التجارة دو تا گرفتند، احتمال هست ایشان هم نظرش دو تاست، من آن تفسیر را نگاه نکردم، اگر آقایان دارند این سوره نور تفسیر میزان را نگاه بکنند، ظاهرا سوره نور را نگاه نکردم، رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله این در سوره نور است، ببینید علامه آن جا در فرق این دو تا گفته است یا نه، ظاهرش این دو تا با همدیگر فرق می کنند. یک فرقی هم این است .

یک فرق دیگری هم گذاشتند، این هم از عرب نقل شده، این اصطلاح امروز هم در اقتصاد هست، تجارت یعنی تجارت خارجی و بیع یعنی داخلی، الان عرض کردیم که یک مکتب اقتصادی است برای رشد جامعه می گویند شما تجارت را ترویج بکنید، آن وقت مرادشان از تجارت یعنی تجارت خارجی، یک چیزی است که مرکانتالیسم در اصطلاح اقتصادی می گویند، یک مکتبی است، اصطلاحا می گویند در اروپا از قرن هجدهم این رویش کار شد که اگر می خواهد جامعه رشد پیدا بکند شما صادراتتان را زیاد بکنید

و آن وقت تجارت یعنی تجارت خارجی، اصلاً خودش یک اصطلاحی است، این را من نگاه کردم چون دیدم بعضی از لغویین عرب اصلاً نوشتند که در لغت عرب هم هست، من باورم سخت است، پس مراد از تجارت تجارت خارجی باشد، و عرض کردیم در دنیای اسلام ابتدائاً در قبل از اسلام عشر از کلیه خرید و فروش ها گرفته می شد، این دکان هایی که بودند، بعد ها این را پیغمبر برداشتند، دومی عشر را از تجارت خارجی گرفت نه داخلی، آن وقت خارجی در آن زمان به این معنا که مثلاً کسی از حجاز می خواست به عراق برود، از عراق به جزیره، شمال عراق به جزیره، از جزیره به شام، ولایت ها این جوری بود، بعد به جبال، این منطقه ای که ما هستیم همدان و اصفهان و قم و این ها را ولایات جبال می گفتند، بعد به ری، بعد به خراسان، این طوری حساب می کردند، اگر می خواستند از یک ولایتی به ولایت دیگر بروند آن وقت در آن جا به اصطلاح ما گمرگ بود، عشر عشر را می گرفت، از این مال التجارة عشر را می گرفت لذا بهش عشر می گفتند، عشر همان گمرگچی است، چون عشر می گرفت بهش عشر می گفتند. یک معنای تجارت هم این است ولی این معنا بعید است این جا مراد باشد، احتمال این که مراد در این جا حرفه باشد این هست.

یکی از حضار: فرق بین دفعه و استمرار گذاشتند

آیت الله مددی: دفعه و استمرار که لطیف نیست، مرادش از استمرار حرفه باشد، دفعه یعنی انسان یک مرتبه بفروشد، به نظرم مراد ایشان استمرار حرفه است، کاش استمرار بکار نمی بردند، استمرار نباید می گفتند. بله حرفه است، و إلا این که من صبح نان بخرم، ظهر بروم گوشت بخرم، عصر بروم تخم مرغ بخرم به من تاجر بگویند چون چند بار کار را انجام بدهم به من تاجر نمی گویند، مراد حرفه است. بیاع هم حرفه است، علی ای حال تعبیر دفعه و استمرار ظاهراً مرادشان این باشد که استمرار یعنی حرفه، خب این هم یک نکته ای است که چرا در این جا، آیه مبارکه حرفه را آورده است. با این که اعم است، این لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل شاید نظر به جامعه و انحای گردش مالی که مردم اتخاذ می کنند یعنی زندگیشان را اداره می کنند، آن وقت اگر این باشد وقتی تجارت حکمش شد بیع خواهی نخواهی تبع همان می شود.

به هر حال مرحوم آقای علامه می فرمایند:

و أثر البيع والتجارة تبدل المالین وتغیر محل الملکین

تعبیر خوبی نیست انصافا، خدا رحمتشان کند.

پرسش: فرمودید که تجارت را این جوری تفسیر کردید که سود گرفتن زیاد بیشتر از آن بیع است، این جوری که فرمودید

آیت الله مددی: من نگفتم، از کتاب نقل کردم، نوشته که بیع مطلق است اما تجارت جایی است که توش ربح دارد.

پرسش: قول المنار تقویت می شود

آیت الله مددی: احسنتم بله این مطلب شما درست است، قول المنار تقویت می شود اما عرض کردم این تفسیر اخیری که گفتم تجارت

خارجی باشد این هم خلاف ظاهر آیه است، احتمالا انسجام بیشتر با همان حرفه دارد نه سود بودن و سوداگری و پول آوردن و سود

آوردن و لذا در همین مسئله عمر ابن یزید هست که بع و اربح و لا ترب، با این که ربح آمده است، ممکن است اراده بشود. این

احتمالا اگر این معنایی که من عرض کردم حرفه باشد آیه مبارکه ناظر به کلی گردش مال در جامعه از منظر بالا می شود نه خصوص

این که من بروم یک تخم مرغ بخرم، یعنی حرفه هایی که در جامعه افراد می گیرند برای درآمد و برای گردش مالی، ناظر به آن

است که به باطل نباشد، به تراضی و تجارت باشد.

پرسش: این در بیع های عادی می تواند اکل مال به باطل باشد

آیت الله مددی: چرا آن هم می شود، وقتی که عنوان عام درست شد عنوان فردیش هم پیدا می کند

پرسش: استغراقی نیست،

آیت الله مددی: نه وقتی که تجارت این حکم را پیدا کرد بیع فردی من هم همان طور می شود، حالا اجازه بدهید من بخوانم، الان ما

فعلا عبارت علامه را بخوانیم

این تعبیر ایشان و اثر البيع و التجارة تبدل المالین، نفهمیدم تبدل مالین باشد، شاید مراد ایشان همان مبادلة مال بمال باشد، و عرض

کردیم تبدل مالین یک چیز است، مبادله چیز دیگری است، باب تفعل یک چیز است و باب مفاعله چیز دیگری است

و تغییر محل الملکین

علی ای حال چون در بحث بیع مفصل گذشت عرض کردیم حق این است که بیع تملیک العین فی مقابل عوض، تملک عوض، این

تبدل معلوم نیست درست باشد

لرفع حاجة كل واحد من البیعیین

اصطلاح بیعیین را خوب بکار برده است یعنی خریدار و فروشنده

إلی مال الآخر بأن يحصل كل منهما علی ما یرغب فيه و ینال إربه بالمعادلة

إرب یعنی حاجت، به حاجتش می رسد.

بالمعادلة، این ها اغراض معاملات است، این اغراض را اصولا در فقه در معاملات در نظر نمی گیرند، به طور کلی این است، عرض

کردیم در عبادات اغراض تاثیرگذار است، ریا و این جور چیز ها درست می کند اما در معاملات اغراض تاثیر گذار نیستند.

و ذلک کما يحصل بالتعادل فی القیمتین

حالا تعادل فی القیمتین نمی خواستند بنویسند، بان یشتری الشیء بقیمته یعنی ثمن، ثمن اصطلاحا ما یتفق علیه الطرفان ، قیمت نرخ

است، قیمت یک چیز نرخ است، یک دفعه چیزی را به همان نرخش می خرد و بیشتر می خرد

کما يحصل بالتعادل فی القیمتین کذلک يحصل بمقابلة القلیل الکثیر

گاهی اوقات مثلا ده تومان قیمتش است دوازده تومان

إذا انضم إلی القلیل شیء من رغبة الطالب

چیزی که طالب در آن، طالب در این جا یعنی خواهان، آنی که خواهان است اگر رغبت دارد، مثلا می داند قیمتش ده تومان است

لکن احتیاج بهش دارد رغبت دارد پانزده تومان می خرد

أو رهبته أو مصلحة أخرى يعادل بانضمامها الکثیر

.....
که این قلیل با انضمام آن کثیر، البته این مطلبی که ایشان فرمودند این نیست، این مطلب ایشان بیشتر در بیع تصویر می شود اما در تجارت این متعارف است یعنی این که یک چیزی را بخرد بعد سودی ببرد و بعد خریدنش به نحو کلی باشد، چون من عرض کردم به طور کلی در اصطلاح تجارت سه تا اصطلاح است، یکی مطلق خرید و فروش، یکی خرید و فروش به نحو کلی که ما الان بیشتر تاجر به این می گوئیم، کسی که کلی می خرد و کلی می فروشد، به قول ماها کلی خر، آنی که کلی می خرد و کلی می فروشد، این را اصطلاحا تاجر می گوئیم و گاهی هم تجارت به معنای تجارت خارجی است، با خارج ارتباط دارد، این سه تا اصطلاح است، این متاجر که مثلا در شرح لمعه آمده شامل هر سه می شود لکن در عرف ما الان بیشتر تاجر کسی است که به عنوان کلی معامله نمی کند، آن وقت در معاملات کلی حساب خودش را دارد یعنی نحوه خاصی است، لازم به انضمام و این جهاتی که ایشان فرمودند نیست.

و الکاشف عن جميع ذلك وقوع الرضا من الطرفين

که تراضی باشد

و مع وقوع التراضی لا تعد المبادلة باطلة البته

آن وقت این استثنا منقطع می شود، ایشان می خواهد این را بگوید، اگر تراضی بود دیگر معامله

على ان المستانس باسلوب القرآن الكريم لا يرتاب في بياناته في ان من المحال ان يعد القرآن امرا من الامور باطلا ثم يامر به و يهدي اليه

اگر می خواهد استثنا متصل بشود یعنی تجارة عن تراض باطل است معذلك خدا اجازه داده است، خب نمی شود که.

این مطلب ایشان اجمالا درست است اما این که این لازمش باشد که استثنا متصل نشود این نه، راه دیگر هم دارد

على أن لازم هذا التوجيه أن يهتدى الانسان اهتداء حقا فطريا

حالا به جای این اشکالات اگر مرحوم علامه می فرمود شما بین تفسیر بر این آیه مبارکه، با این که یک ماده قانونی بشود، فقه از توش در بیاید، از این مطالب بهتر بود چون ظاهر آیه مبارکه یا ایها الذین آمنوا لا تاكلوا، ظاهرا فقه است، بحث فقهی است یعنی ای کاش ایشان مرحوم علامه یک کاری می کردند که این آیه یک ماده فقهی است باید یک جوری معنا بشود که ازش یک ماده فقهی در بیاید

إلى حاجته إلى المبادلة في الأموال ثم يهتدى اهتداء حقا فطريا إلى المبادلة بالموازنة

عرض کردیم موازنه به آن معنا دقیق نیست چون اصل موازنه این است که شما قیمت بدهید، قیمت خودش دقیق نیست، مشکل این است مثلا یک کسی آمد گفت این خانه مثلا ده میلیون، یکی گفت دوازده میلیون، یکی گفت هشت میلیون، شما می گوئید بالاخره موازنه با کدام یکی است؟ کدام یک از این سه تا نظر حق است و دو تایش باطل است؟ بنای فقها بر این است که هر سه حق است لذا این را تعارض نمی دانند که شما بگوئید یکیش یکیش حق است و دو تا باطل است، می گویند با همدیگر جمع بکنید و تقسیم بر سه بکنید، این جمع کردن و معدل گرفتن یعنی هر سه حق است، شما هر سه را بگیرید.

اما اگر یک دکتر یک چیزی گفت و یک دکتر چیز دیگری گفت، نمی گوید بیایید هر دو را بگیرید، بالاخره می گوید یکیش درست گفته و یکیش باطل گفته است، اینی که موارد اخر، این که ایشان موازنه می گوید، حالا موازنه این خانه با ده است، با دوازده است، با پانزده است، سه تا معمار آمدند سه تا قیمت گذاشتند، این مطلبی که ایشان گفتند معلوم نیست.

ثم لا يكون ما يهتدى إليه وافيا لرفع حاجته حقا حتى ينضم إليه شيء من الباطل

آن وقت این طور باید بگوئیم:

و كيف يمكن أن تهتدى الفطرة إلى أمر لا يكفى في رفع حاجتها

به نظرم این جور بحث کردن ها خیلی چیز نباشد.

به هر حال بقیه عبارت ایشان را نمی خوانیم

و اعجب من هذا التوجيه ما نقل عن بعضهم ان النكته في هذه الاستثنا المنقطع هي الاشارة الى ان جمسيع ما في الدنيا من التجارة و في معناها من قبيل الباطل لأنه لا ثبات له و لا بقا فينبغي ان لا يشتري به العاقل عن الاستعداد للدار الآخرة التي هي خير و ابقى.

بعد ایشان می فرماید و هو خطأ، ایشان راست هم می گویند

فإنه على تقدير صحته نكته للاستثنا المتصل لا المنقطع، على أن هذه المعنويات من الحقائق انما يصح، اين تاويل ها و توجيه ها بر فرض هم درست باشد بايد با يك آيه اى كه مناسب باشد، أن يذكر لمثل قوله تعالى و ما هذه الحياة الدنيا لهوا، اين مطلبی هم كه علامه رحمه الله فرمودند اشكالشان درست است

این مقدار اقوالی بود كه انصافا خب زحمت كشیدند، لكن هنوز هم هست یعنی انصافا در این ۱۴۰۰ سال، ۱۴۳۰ سال بعد از رحلت پیغمبر اکرم انصافا زیاد مخصوصا از وقتی كه علما و مفسران آمدند زحمت زیادی كشیده كه یا استثنا متصل است یعنی این نكته بیان بشود یا منقطع است و ایضا اگر منقطع شد يك نكته برای انقطاع ذكر بشود كه علامه هم ذكر فرمودند.

در كتاب تفسیر فخر رازی، البته احتمال می دهم یا علامه ندیدند یا به ذهنشان آمده كه خیلی این معنا بعید است، مثل آن معانی بعید حالا ذكر می کردند. فخر رازی يك نقلی می كند: فكان إلا هاهنا بمعنى بل، این يك مطلبی است كه فخر رازی نقل می كند، نمی دانم از چه کسی نقل می كند، اجمالا بد نیست یعنی ما عرض كردیم إلا در لغت عرب اصطلاحا شبیه استدراك است یعنی ما إلا را برداریم به جایش كلمه لكن بگذاریم، جاء القوم لكن زیدا لم یجیء، إلا زیدا یعنی لكن زیدا لم یجیء، اما ایشان می خواهد بگوید گاهی در لغت عرب إلا را بر می داریم به جایش بل می گذاریم كه اضراب است، و انصافش هم این است كه این را بگوییم يك تعبیری بوده در آن زمان جاری بوده، در زمان نزول قرآن این تعبیر جاری بوده و در خود قرآن هم آمده است، همین كه ایشان داشت یوم لا ينفع مال و لا بنون إلا من اتى الله بقلب سليم، وقتی انسان آیات قرآن را نگاه می كند جاهایی كه اول نفی است، این إلا تقریبا راست هم می گوید، بد حرفی هم نیست، إلا معنای بل می دهد، آن وقت دیگر این اشكال استثنای متصل و منقطع نیست، این اضراب

است، لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل إلا، یعنی بل أن تكون تجارة، انصافش اجمالا درست است، و يوم لا ينفع مال و لا بنون إلا من اتى الله بقلب سليم یعنی يوم لا ينفع مال و لا بنون بل من اتى الله

پرسش: استدراک را فرمودید اگر نمی گفت آدم این توهم را می کرد که آن هم وارد است

آیت الله مددی: اضراب آن نیست، اضراب غیر از استدراک است، اگر گفتیم جاء القوم إلا زید، انصافا آن استثنا به معنای استدراک است چون استدراک را معنا کردیم که اگر نمی گفت خیال می کردیم داخل است، با گفتن خارجش کردیم لکن استثنا طبیعتا به معنای لکن است، این ها می خواهند بگویند این جا إلا به معنای بل است نه لکن، اجمالا حرف بدی هم نیست، آن وقت این را باید به این بیان من ضمیمه کرد که این شاید یک اصطلاح رایج در وقت نزول قرآن بوده لکن این مواردی را که ما الان در قرآن می بینیم قبلش منفی است، مثبت نیست، مثلا يوم لا ينفع مال و لا بنون إلا من اتى الله بقلب سليم که ظاهرش هم می آید که استثنا منقطع است، بگوییم این جاهایی که ظاهرش استثنا منقطع است این ها از قبیل بل هستند، يوم لا ينفع إلا من اتى الله، مثلا لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل إلا ان تكون، بل أن تكون تجارة عن تراض، لا يسمعون فيها لغوا و لا تائيبا إلا قیلا سلاما، ظاهرش هم استثنای منقطع است، لغوا و تائيبا إلا قیلا سلاما سلاما یعنی بل يسمعون قول سلاما سلاما.

پرسش: بعد از بل کلام لازم می آید ولی در تمام مواردی که فرمودید مفرد است یا به تعبیر مفرد برده می شود.

آیت الله مددی: خب مفرد هست اما بگوییم تقدیر شده است، لا يسمعون فيها لغوا و لا تائيبا إلا قیلا یعنی بل يسمعون قیلا سلاما سلاما

پرسش: تقدیر موردی است نه این که روال بشود

آیت الله مددی: یک وقت بگوییم سبک است، یک نوع تعبیر است، دقت بفرمایید! تقدیر موردی است اما بگوییم یک نحوه سبک بوده، در جاهایی که نفی می کرده بعد استثنا می کرده که به حسب ظاهر این استثنا منقطع می شود، این جاها را در حقیقت عرض کردیم که در خود قرآن مواردی داریم که الا به معنای ان لا است، إلا حرف نیست، مثل إلا تنصروا فقد نصره الله یعنی إن لا تنصروا،

پاسخ پرسش: راجع به بل خیلی احتمالات هست، یکی هست که بین اثبات و نفی فرق می گذارند، یا این ورش یا آن ورش، یکی هم فرق نمی گذارند یا این ورش یا آن ورش، چون بل خیلی بحث دارد، فعلا وارد بحث بل نشویم، من نمی خواهم وارد آن بحث بشوم، این مطلب را اجمالا ببینید بگوییم مراد این است و یک اسلوب بیانی است حرف بدی نیست، لکن غیر از این مشکلاتی که شما از لحاظ ادبی فرمودید احساس من این است که به معنای بل تنها هم نیست، به معنای بل نیست چون بل به معنای اضراب است، ما جائنی زید بل عمرو، بنا بر این که بل این جا در منفی اثبات باشد چون بعضی ها عکس هم گفتند که حالا من وارد آن بحثش نمی شوم. ما جائنی زید بل عمرو، معنای بل این است، لا یسمعون فیها لغوا و لا تائیم، إلا سلاما سلاما، مثلا لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل، بل أن تكون، مفاد بل اثبات هست اما ما از آیه مبارکه حصر هم در می آوریم، تاکید هم در می آوریم، دقت بکنید! چون ما و إلا برای حصر است یعنی ما از این می فهمیم که وقتی گفت لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل إلا، این إلا که می آید می خواهد یک فشار و تاکید بیاورد، هیچ نحوه باطل، بل این کار را نمی کند انصافا اگر ما بخواهیم دقت بکنیم، اجمالش بد نیست اما ظرافت نکته آیه حفظ نمی شود، انصافا با بل اگر می فرمود این نکته حفظ نمی شد، ظاهر آیه مبارکه ضرب قاعده است، من دیروز عرض کردم که ضرب قاعده به این است که یک عموم داشته باشد، لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل إلا أن تكون تجارة عن تراض، این إلا می خواهد تاکید بیاورد که تمام اقسام باطل منفی است، تمام، با بل این در نمی آمد، احتیاج به مقدمات حکمت داشت اما با إلا در می آید و لذا انصافا این معنا، به معنای تقریب به ذهن در این جور موارد یعنی بگوییم فائده استثنا و إلا این است، اجمالش بد نیست اما انصافا به این معنا، این باید اثبات اسلوب بشود، این احتیاج به شواهد شعر عربی و متون عربی دارد و در خود قرآن و در روایات این اثبات بشود که در جایی که منفی است این طور است.

بعد البته ایشان گفته و المعنی لکن یحل، لکن آورده باید بل می آورد

چون مرحوم آقای طباطبائی این قول فخر را نقل فرمودند من بخوانم، یک تفسیر دیگر هم شده که استثنا متصل است

الثانی: ان من الناس من قال: الاستثناء متصل و أضمر شیئاً، فقال: التقدير، تقدير این جوری بوده که:

.....
لا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل، وإن تراضيتم

یعنی در مستثنا منه هم تراضی بوده

- كالربا وغيره -

یعنی می خواسته بگوید ربا، بگوید من ربا دارم می خورم، ما داریم قمار می زنیم، من هم راضیم ایشان هم راضی است، پس این

درست است

إلا أن تكون تجارة عن تراض

پس این تجارة عن تراض قبلش یک تراضی در تقدیر است، اگر تراضی را در تقدیر گرفتیم استثنا متصل می شود، این را من فردا إن

شا الله باز می کنم، نه این حرف ایشان، این مطلب را ما یک راه دیگری داریم که ان شا الله استثنا را متصل می گیریم تقریبا مضمون

حرف ایشان است

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين